

پرسش شماره ۱۵

نشریه سیاسی قانون مباحث کونینم کارگری

سه شنبه هشتم مهر ماه ۹۹ - بیست و نهم سپتامبر ۲۰۲۰



جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی

در بطن بحران خاورمیانه (۲)

محمد آسنگران

بحرانهای ساختاری جمهوری اسلامی نه تنها غیر قابل حل،

صفحه ۳

مسائل گرهی در جنبش کارگری!

نسرین رمضانعلی

پرسش: یک دور دیگر از اعتصابات طولانی و زنجیر وار کارگران نیشکر هفت تپه به پایان رسید. شما این اعتصاب را از نزدیک دنبال

صفحه ۷

در لیگ راستها قرار گرفتن

با توجیه مخالفت با جمهوری اسلامی

محمد آسنگران

اخیرا یکی از اعضا حزب دست راستی آلمان آ.اف.د. در

صفحه ۹

پیام رضا پهلوی:

تلاش برای متحد کردن طیف راست اپوزیسیون

محمد رضا پویا

رضا پهلوی روز دوشنبه 28 سپتامبر با انتشار ویدیویی با نام "پیمان

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

مسائل گرهی در جنبش کارگری!

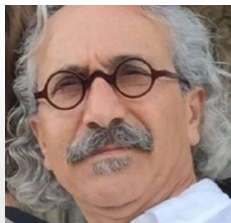
علی جوادی

میزگرد

پرسش: در چند ماه اخیر ما شاهد وسیعترین اعتصابات کارگری در چهار دهه اخیر بودیم. اعتصاب در صنایع کلیدی مانند نفت، گاز و پتروشیمی و ادامه اعتصاب طولانی هفت تپه موجب شد تا جامعه با حساسیت بیشتری آنرا دنبال کند و به همین علت بحثهای متنوعی حول اعتصابات مورد اشاره شکل گرفت. یکی از نکات مطرح شده این است که این اعتصابات ماهیتا "تدافعی" هستند و عمدتا حول خواسته هایی مانند دستمزد پرداخت نشده، و اخراج کارگران شکل میگیرند. نظر شما در مورد "تدافعی" بودن اعتصابات کارگری چیست؟

علی جوادی: این ارزیابی از موقعیت جنبش کارگری واقعی نیست. بعلاوه من اصولا باور چندانی به دو قطبی کاذب "تدافعی - تعرضی" در توضیح و بررسی موقعیت جنبش کارگری ندارم. راستش این فورمولبندی و تبیین از مبارزه طبقاتی و اعتراضات کارگری را چهارچوب و قالبی خشک، شماتیک و به درجات زیادی پوپولیستی ارزیابی میکنم. این تبیین يك بار مثبت و از پیش داده شده ای بر اعتراضات "تعرضی" و يك بار از پیش منفی بر اعتراضات "تدافعی" سوار میکند، که هیچیک واقعی نیست. بعلاوه درکی تقلیل گرایانه و آکسیونیستی از جنبش کارگری است. توازن قوای سیاسی موجود در جامعه و یا حداقل تلقی از این توازن قوا را در ارزیابی خود وارد نمیکند. جایگاه مهم و تعیین کننده مبارزه برای اصلاحات در کنار مبارزه

کارگران جهان متحد شوید!



مسائل گرهی در جنبش کارگری!

علی جوادی

جنبش کارگری است. مساله بر سر این است که اعتراضات کارگری در هر زمانی چقدر توانسته است به اهداف اعلام شده خود نزدیک شود، چقدر توانسته است کارگران را متحد کند و سازماندهی کند. چقدر توانسته است رهبران رادیکال و سوسیالیست طبقه کارگر را به رهبران محبوب و مورد اعتماد کارگران و جامعه تبدیل کند. چقدر این اعتراضات توانسته است به نقطه قوتی در اعتراضات کارگری و جامعه تبدیل شود.

ببینید، این نگرش مبارزه کارگری را می بیند اما جنبش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی در جامعه را نمی بیند. مبارزه ای که گاه آشکار و گاه پنهان است. اما همیشه جاری است. آیا زمانی که مبارزه طبقاتی در اشکال پنهان به پیش برده میشود، مبارزه "تدافعی" است؟

دو قطبی "تدافعی - تعرضی" و بار سیاسی ای که در این دو قطبی از پیش مفروض است، اساسا غیرکارگری و غیر کمونیستی است. مبارزه برای کسب دستمزدهای عقب افتاده و یا مقابله با تعرض بورژوازی بهیچوجه دارای باری منفی و یا نشان يك سیاست "اکنونیستی" نیست. بر عکس جزء لازم و همیشگی مبارزه کارگری است. ویژگی و خصلت نمای مبارزه کارگری است. این تقسیم بندی به این اعتبار هم غیر واقعی است. راهگشا نیست. آن جریانی که نتواند نقش و اهمیت حیاتی اعتراضات اقتصادی کارگری را ببیند، نمیتوان اصولا آنرا يك جریان کارگری نامید. مبارزه اقتصادی برای کمونیسم کارگری يك محور اصلی سازماندهی و مبارزه است. فرعی نیست. حاشیه ای نیست. "تدافعی" نیست. این تبیین در عین حال، بنوعی بازتاب نگرش چپ غیر کارگری و رادیکال در برخورد به مبارزات کارگری است که این مبارزات را به دو قطب "اقتصادی" و "انقلابی" تقسیم میکند. این دو قطبی برای ما وجود ندارد. ما در عین حال که برای بهبود شرایط مادی طبقه مان تلاش میکنیم در عین حال هم برای سازماندهی انقلابی کارگری علیه مناسبات موجود تلاش میکنیم. مبارزه انقلابی برای دگرگون کردن مناسبات اقتصادی اجتماعی استثمارگراییانه حاکم، مبارزه ای از سر فقر و فلاکت نیست. ما نه مبارزه برای مطالبات اقتصادی و اصلاح طلبانه را به "سندیکالیستها" واگذار میکنیم و نه مبارزه برای انقلابی آنتی کاپیتالیستی و سرنگونی طلبانه کارگر را به احزاب و جریانات "ضد رژیم" .

برای تحول انقلابی را نادیده میگیرد. در این نگرش سیاست و افق ناظر بر اعتراضات کارگری و همچنین نقش گرایشات موجود در جنبش کارگری اساسا جایی ندارد و مهمتر اینکه چنین نگرش دو قطبی خود نشانگر جایگاه غیر کمونیستی و غیر کارگری مفسر است. واقعیت این است که مبارزه اعتراضی و طبقاتی کارگر پدیده ای مرکب، پیچیده، چند وجهی و با ویژگی های متعدد و متفاوت است.

این ارزیابی از موقعیت جنبش کارگری واقعی نیست. مبارزه اعتصابی برای دستمزدهای پرداخت نشده یا مقابله با اخراج کارگران اقدامی "تدافعی" نیست. مقابله با تعرض بورژوازی و نظام اسلامی حاکم است. سازماندهی اعتراضی گسترده در بیش از ۳۰ مرکز کارگری توسط کارگران نفت و گاز و پتروشیمی را نمیتوان اقدامی "تدافعی" قلمداد کرد. اعتراض نزدیک به سه ماه کارگران نیشکر و هفت تپه را نمیتوان با هیچ شاخصی ماهیتا "تدافعی" تبیین کرد. نمونه ها بسیارند. سازماندهی يك اعتراض کارگری در جوهر خود اقدامی فراتر رفتن از "وضعیت موجود" و به همین اعتبار تلاشی برای تغییر است. تلاش سازمانیافته برای تغییر شرایط موجود را تنها جریانی غیر کارگری که از سر منفعت جنبش دیگری به غیر از جنبش کمونیسم کارگری به این تلاش نگاه میکند، میتواند يك اقدام "تدافعی" قلمداد کند.

دو قطبی "تدافعی - تعرضی" اصولا بیانگر يك نگرش آکسیونیستی به اعتراضات کارگری است. خیره شدن به وجه "آکسیون" يك و یا يك سلسله از مبارزات است. مسلما هر اعتراض کارگری را نیز باید از زاویه يك آکسیون معین و ملزومات پیشروی آن مورد بررسی و جمع بندی قرار داد. اما خیره شدن تنها به این وجه از مبارزات کارگری به معنای محدود کردن جنبش اعتراضی طبقه کارگر به مجموعه ای از "آکسیونهای" پراکنده کارگری است. ندیدن کل پدیده ای به نام جنبش کارگری و مهم تر کل جنبش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی است. در صورتیکه مساله حیاتی در بررسی موقعیت جنبش طبقه کارگر اساسا بر سر سیاست و افقی است که بر این جنبش در هر دوره حاکم است. مساله بر سر دامنه و عمق

واقعی از موقعیت ابژکتیو جنبش کارگری نیست. هدف تابیدن نور بر نقاط گرهی جنبش کارگری و تلاش برای تامین ملزومات پیشروی این مبارزه در تحولات جامعه نیست. هدف ارائه تبیینی است که اساسا منجر به استفاده ابزاری از جنبش طبقه کارگر در پیشروی سیاستهای غیر کارگری - غیر کمونیستی است.

پرش: جامعه ایران سالهاست که از جمهوری اسلامی عبور کرده است. در روانشناسی سیاسی مردم، کسی هیچ آینده ای را با وجود ادامه حکومت رژیم اسلامی، ترسیم نمیکند. این عبور و نخواستن عمومی، در یکی دو سال اخیر حتی بشکل شعارهای کنکرت در خیابانها طرح گردیده است. در دو سه سال اخیر بویژه با وسعت و توده ای تر شدن اعتراضات مردم، گفته میشود که سطح شعارها و مبارزات کارگری با اعتراضات جاری در جامعه با یکدیگر همخوانی ندارند. سوال اولم این است که نظر شما در باره این ادعا چیست و دوم اینکه شما رابطه مبارزات کارگری و مبارزات جاری در جامعه را چگونه ترسیم میکنید؟

علی جوادی: ظاهرا در ارزیابی از "روانشناسی سیاسی مردم" کارگران جایی ندارد. این نگرش جامعه را می بیند، اما طبقه کارگر را نمی بیند. از قرار فراموش کرده اند که بخش اعظم این "مردم" را کارگران و طبقه کارگر تشکیل میدهد. بعلاوه زمانی که به "عبور و نخواستن" و شعارها در سطح خیابان اشاره میکنند، کارگر را در این اعتراضات نمی بینند.

ببینید، کارگر و طبقه کارگر را هم باید در اعتراضات توده ای، در خیزشها و بپاخاستن های توده ای دید و هم در اعتراض و اعتصاب و قیام کارگری! همان کارگری که در کارخانه و اعتصاب خواهان افزایش حداقل دستمزد و جلوگیری از اخراج کارگر است و مطالبات اقتصادی معینی را فریاد میزند. همان کارگر هم در خیابان فریاد حکومت اسلامی سرنگون سرنگون را سر میدهد. کارگر را دیوار چنین از جامعه و کشمکشهای جاری جدا نکرده است. بر عکس کشمکش و مبارزه طبقه کارگر و سرمایه دار رکن و محور اصلی تخصیص موجود در جامعه است.

بعلاوه خواست سرنگونی رژیم اسلامی و مبارزه برای سرنگون آن در بخشهایی از جنبش کارگری قدمتی به عمر رژیم کثیف اسلام و سرمایه دارد. اولین گلوله های رژیم اسلامی به سینه کارگران بیکار در اصفهان شلیک شد. خواست سرنگونی رژیم اسلامی يك ویژگی و مشخصه جنبش رادیکال و سوسیالیستی طبقه کارگر است.

اما در عین حال باید ویژگی و تمایز اشکال اعتراضات توده ای در جامعه را با اعتراض و اعتصاب کارگری دید و برسمیت شناخت. هر کدام از این اعتراضات در عین حال ویژگی ها و مختصات

این نگرش دو قطبی در عین حال بازتاب يك نگرش پوپولیستی و یا "ضد رژیم" تمام خلقی از جنبش کارگری است. شاخص اش در ارزیابی از اعتراضات کارگری این است که چقدر کارگران شعارهای ضد رژیم و یا شعارهایی که در يك اعتراض و خیزش توده ای در جامعه بیان میشود، را تکرار کرده اند. به عبارت دیگر، ارزیابی اش از جنبش کارگری بر مبنای منفعت مبارزه "ضد رژیم" و "خیابانی" استوار شده است. جنبش کارگری را از سر مصلحت جنبش برای سرنگونی رژیم ارزیابی و تبیین میکند. اگر کارگر را در حال جدال و کشمکش و درگیری با دولت و نیروی انتظامی و دستگاه حاکم ببیند، يك ارزیابی "تعرضی" از این مبارزات خواهد داشت. و بر عکس اگر کارگر را در مبارزه برای بالا بردن دستمزدها و جلوگیری از اخراج و تعطیل محیط کار و تولید ببیند، يك ارزیابی "منفی"، حال با شاخصهایی مانند "تدافعی" و یا "اکنونیستی" از آن، ارائه میدهد. در این نگرش اعتراض و جنگ و گریز خیابانی "همه چیز" است و مبارزه روتین طبقه در اشکال اقتصادی "هیچ چیز". این نگرش دینامیسم متفاوت و ویژه جنبش طبقه کارگر را نمی شناسد. نگاهش به جنبش کارگری نگاهی ابزاری و از دیدگاه طبقات اجتماعی دیگر در جامعه است. مساله این نگرش سازماندهی و رهبری اعتراض طبقه کارگر برای رهایی و خلاصی خود و جامعه نیست. این نگرش ربط چندانی به کمونیسم کارگری ندارد.

از طرف دیگر این نگرش دو قطبی نقش گرایشات و خطوط سیاسی و فکری و سنت های مبارزاتی گوناگون در اعتراضات و جنبش کارگری را نمی بیند. واقعیت این است که جنبش کارگری در هر مقطع تحت تاثیر مستقیم گرایشات و سنتهای مبارزاتی در جامعه و در صفوف کارگران است. دو گرایش سندیکالیستی - رفرمیستی و گرایش رادیکال - سوسیالیستی در این شرایط از گرایشات عمده موجود در جنبش کارگری هستند. نگرش دو قطبی "تدافعی - تعرضی" این ویژگی ها و نقش و عملکرد این گرایشات را در تبیین موقعیت جنبش کارگری نادیده میگیرد. نتیجتا نه يك ارزیابی واقعی است و نه اصولا راهگشا است.

خلاصه کنم. هر ارزیابی و تبیینی و تیتز گذاری از پدیده های اجتماعی هدف معین و خاصی را دنبال میکند. تبیین دو قطبی "تدافعی - تعرضی" از موقعیت جنبش کارگری هم از این قاعده مستثنی نیست. هدف از این ارزیابی ارائه يك تبیین

از نقطه نظر اپوزیسیون راست و بورژوازی جامعه، جنبش طبقه کارگر ابزاری است که برای خزیدن به قدرت به آن بعضا نیازمندند. مبارزه ای برای آزادی و برابری و رفاه نیست. با شعار "رضا شاه روح شاد" جامعه آزاد و برابر و مرفه نمیشود. از طرف دیگر برخی از گرایشات چپ نیز مبارزات طبقه کارگر را از منظر نقش و جایگاه این جنبش در جنبش سرنگونی طلبانه در جامعه مورد ارزیابی قرار میدهند. در این چهارچوب يك جنبش سرنگونی در جامعه موجود است و جنبشهای کارگری و بورژوازی نیز بخشهای مختلف و چپ و راست این جنبش را تشکیل میدهند و نتیجتا این جنبش را از زاویه مصلحت جنبش سرنگونی طلبی "همگانی" مورد ارزیابی قرار میدهد. این سیاست و استراتژی، جنبش طبقه کارگر را به متمم و ضمیمه جنبشهای طبقات دارا و ارتجاعی در جامعه تبدیل میکند. این نسخه ای برای شکست است.

اما از نقطه نظر ما، از دیدگاه جنبش کمونیسم کارگری، طبقه کارگر و جنبش کمونیسم کارگری باید بمثابه رهبر برحق این اعتراضات در راس جنبش جاری برای سرنگونی رژیم اسلامی قرار بگیرند. فعالین و رهبران کارگری باید بمثابه رهبران مورد اعتماد و اتکاء توده مردم بپاخاسته در راس اعتراضات جامعه قرار داشته باشند. طبقه کارگر و کمونیسم باید تضمین کنند که این مبارزه به قول منصور حکمت "هرچه گسترده تر، سازمان یافته تر، هدفمندتر و قدرتمندتر به پیش رود و هر چه سریعتر و کم مشقت تر به نتیجه برسد. کارگر و کمونیسم رهبر بحق جنبش توده ای برای سرنگونی این حکومت است."

واقعیت این است که در غیاب رهبری کمونیسم کارگری و طبقه کارگر در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی، جنبش سرنگونی به پیروزی کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی منجر نخواهد شد. سرنگونی رژیم اسلامی حکم توده مردم است، اما این تمام مساله نیست. ما به دنبال سرنگونی رژیم اسلامی و پیروزی آزادیخواهی و برابری طلبی و سعادت مردم هستیم. ما "بر نقش تاریخساز طبقه کارگر و جنبش کمونیسم کارگری در شکل دادن به آینده ایران و فرصت کم نظیری که برای ایفای نقش کارگر و کمونیسم بعنوان رهبر یک جنبش عظیم برای آزادی و برابری در ایران"، تاکید میکنیم.

خاص خود را دارند. شناخت این ویژگی ها به معنای ارزش گذاری بر آنها نیست. و بدون اینکه بخواهم حکم شدید و غلیظی در این زمینه ارائه دهم، معتقدم که این دو عرصه از اعتراض تنها در يك دوره انقلابی در جامعه در هم تنیده و بعضا، در شکل، یکی میشوند.

واقعیت این است که طبقه کارگر تنها در دوره های انقلابی و در دوره تلاطمات عظیم اجتماعی بمثابه يك طبقه اجتماعی، اعتراضات در کلیت خود به اعتراض خیابانی و اشکال متعدد آن تبدیل میشود. همانطور که قیام و انقلاب کارگری رویدادی هر روزه نیست، اعتراض خیابانی کارگر هم اقدامی هر روزه نیست. این ویژگی نه به معنای عقب ماندن اعتراضات و جنبش طبقه کارگر از اعتراضات توده ای موجود در جامعه است و نه اعتراضات خیابانی الزاما به معنای جلو بودن از اعتراضات کارگری است.

از طرف دیگر، اعتراضات خیابانی، شورشها و خیزشهای توده ای نیز دینامیسم خاص خود را دارند. این اعتراضات عمدتا و در مقاطع مختلف به صورت يك فوران اجتماعی بر متن اعتراضات جاری در جامعه شکل میگیرند. خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ تماما چنین ویژگی ای داشت. این اعتراضات در لبه اعتراضات متعدد و گسترده در جامعه بودند. راهگشا بودند. اما این انتظار و توقع که هر اعتراضی در هر شرایطی چنین ویژگی و مختصاتی داشته باشد، يك انتظار غیر معقول و ندیدن جنبه های متفاوت و متعدد مبارزه طبقاتی و اجتماعی جاری در جامعه است.

در قسمت دوم سؤال خود پرسیده اید که رابطه میان جنبش های توده ای جاری و مشخصا جنبش توده های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی و جنبش طبقه کارگر را چگونه باید ترسیم کرد؟ اجازه دهید اینگونه پاسخ دهم:

جامعه در آستانه تحولات تاریخساز قرار گرفته است. اعتصابات متعدد کارگری، اعتراضات خیابانی، خیزشهای توده ای يك واقعیت هر روزه است. این مبارزات در عین حال جدالی بر سر سهم توده مردم کارگر و زحمتکش از رفاه و آزادی و زندگی است. سرنگونی رژیم اسلامی شرط اساسی دست یافتن به این آرزوی دیرینه مردم است. و پرسیده اید که نقش طبقه کارگر در این مبارزه تاریخی چیست؟ سؤال این است که آیا طبقه کارگر و جنبش کارگری نیروی ذخیره جنبش طبقات دارا و بورژوازی در اپوزیسیون است؟ یا نه، طبقه ای برای خود و برای رهایی جامعه؟

فلاسفه شیوه های کوناگون جهان را تفسیر کرده اند

مسئله اصلی اما تغییر جهان است! «کارل مارکس»

زنده باد سوسیالیسم!



جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی در بطن بحران خاورمیانه

محمد آسگران

علیه رژیم آغاز شده است، پایانش بدون شک شکست رژیم است. اما سوال این است آیا شکست رژیم با پیروزی طبقه کارگر و مردم تحت ستم همراه است یا نه؟ پاسخ قطعی به این بخش سوال بستگی به روندها، پیش شرطها و آمادگیهای معینی دارد که هنوز باید بوجود بیایند. بنابر این به همان اندازه که شکست جمهوری اسلامی در این جنگ و جدال اجتماعی محرز است، پیروزی جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی و نقش رهبری کننده جنبش کارگری به همان اندازه روشن و محرز نیست. زیرا برای پیروزی آزادیخواهان و برابری طلبان و کمونیستها و در راس آنها رهبری و هژمونی سیاست کارگری، پیش شرطها و مولفه هایی لازم است که هنوز باید فراهم بشوند. مهمترین مولفه برای این پیروزی بوجود آمدن شرایطی است که جنبش کارگری و تشکلهای مدنی بتوانند در دل اعتراضات جاری قد علم کنند و گسترش پیدا کنند.

تشکلهای و شبکه های فعالین کارگری و چپ بتوانند نقش هدایت و رهبری اعتراضات را در محل کسب کنند. احزاب چپ و کمونیست با اتکا به سیاست کمونیستی و کارگری، لیدرهای جنبش کارگری و دیگر جنبشهای مترقی و آزادیخواهانه، بتوانند بخش قابل توجهی از این فعالین را با خود هماهنگ و همراه کنند. تحقق این مولفه ها پیش شرط پیروزی جبهه آزادیخواهی و چپ جامعه است.

البته در غیر این صورت سرنگونی جمهوری اسلامی همچنان در دستور جامعه است و مردم حکم به رفتنش داده اند. اما سرنگونی جمهوری اسلامی بدون مولفه های فوق هم پیچیده تر و هم پرهزینه تر خواهد بود و هم جانشین احتمالی آن یک نیروی مستبد و بورژوازی دیگری میتواند باشد که جایی برای آزادی و رفاه و برگرداندن حرمت و کرامت انسانی نمیماند.

اینجا است که ما به اهمیت و لزوم انسجام جنبش چپ و کمونیستی در تقابل با آلترناتیوهای بورژوازی میرسیم. بنابر این تقابل دو آلترناتیو چپ و راست و ناسیونالیستی و سوسیالیستی امر داده شده مبارزه طبقاتی در جامعه است. خواست و تمایل ما به وجود یا عدم وجود این تقابل و جدال فقط به شفافیت و قدرت آن نیرو میبخشد نه به بود و نبود آن. زیرا این یک داده اجتماعی و سیاسی در مبارزه طبقاتی است. تا وقتی که دو طبقه اصلی اجتماعی در جامعه وجود دارند، و امروز باید گفت تا وقتی که طبقه کارگر و طبقه بورژوا در جامعه حضور دارند، ابراز وجود دو جنبش، دو آلترناتیو و دو افق و دو سیاست متضاد امری داده شده جامعه است و به اراده هیچ حزب و جریانی گره نخورده است. آنچه احزاب و جنبشهای سیاسی میتوانند وظیفه خود تعریف کنند سازمان دادن، شفافیت بخشیدن و روشن کردن افق و سیاست این جنبشها برای ترسیم آینده جامعه و پیروزی یکی از آنها است. بنابر این هر انقلاب و تحول سیاسی احتمالی در آینده مهر این جدال را هم با خود دارد.

جمهوری اسلامی شاید بیش از اپوزیسیون چپ و راست خود از مشکلات و عواقب خطرانی که تهدیدش میکند آگاه است. برای خنثی

بلکه ادامه آن باعث شده است قدم به قدم بخشی از پایه اجتماعی رژیم هم از آن فاصله بگیرند. امروز حتی بخش قابل توجهی از کادرها و چهره های مطرح حکومت که در ساختن این رژیم شریک بوده اند، به صف منتقدین و مخالفین و حتی دشمنان آن پیوسته اند. در نتیجه ریزش و پراکندگی صف رژیم جمهوری اسلامی، این حکومت امروز بیش از همیشه در هم ریخته، بحران زده و بشدت منزوی شده است. رژیم نه تنها از طرف رقبای جهانی و منطقه ای منزوی شده است، بلکه از طرف مردم هم به عنوان دشمن اصلی آزادی و رفاه شناخته میشود.

دشمنی رژیم با مردم و منفور بودن آن در جامعه تاثیرات عمیق سیاسی و فرهنگی بوجود آورده است. چنانچه بی اعتمادی به ادامه این حکومت و آینده رژیم تا دم در بیت رهبری هم رفته است. بخش عمده ای از خیل آخوند و آیت الله ها و تعداد قابل توجهی از کادریهای نظامی و امنیتی و سیاسی رژیم اعتمادشان را نسبت به جمهوری اسلامی از دست داده و بعضا زبان به اعتراض و گلگ گذاری گشوده اند. بنابر این ما با رژیمی بحران زده مواجه هستیم که بحرانش ساختاری و لاعلاج است. از یک طرف شاهد انزوای رژیم در جهان هستیم از طرف دیگر تقابل مردم در ابعاد میلیونی با آن هر روز ابعاد وسیعتری پیدا میکند. همه این مولفه ها دست به دست هم داده و صف مدافعین رژیم را دچار تزلزل و ریزش کرده است. این آن بن بست است که رژیم توان و امکان شکستن آنرا ندارد.

این بن بست تنها حاصل سیاست دولتهای پی در پی جمهوری اسلامی و یا حاصل تقابل کشورهای رقیب نیست. بلکه در پایه ای ترین سطح تحلیلی حاصل ماهیت اسلامی این رژیم است. بنابر این، نه راه گریزی از این بن بست هست و نه توان و امکان حل این بحرانها وجود دارد. این شرایط تا پایان عمر رژیم همراه آن خواهد بود.

بر بستر بحرانها و اعتراضات فوق موقعیت تازه ای در بعد سیاسی و اجتماعی در ایران بوجود آمده است. این موقعیت تازه حاصل جنگ اصلی مردم و رژیم اسلامی است که به مرحله حساسی رسیده است. این جنگ اصلی ترین مولفه است که میتواند سرنوشت جمهوری اسلامی را رقم بزند. کشمکش اقشار و طبقات مختلف جامعه ایران و در راس آنها جدال طبقه کارگر بر سر تامین معیشت و داشتن کرامت، مهمترین مولفه سیاسی گریبانگیر رژیم اسلامی است. جمهوری اسلامی برای خلاصی از این جدال تعیین کننده راه حلی ندارد و نمیتواند داشته باشد.

سرانجام جنگ و جدالی که بین توده معترض و گرسنه ایران،

کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

گیری اسلام نوع شیعی به رهبری جمهوری اسلامی بعد از قدرتگیری حزب الله در لبنان و بویژه بعد از قدرتگیری جریانات نزدیک به جمهوری اسلامی در عراق بعد از اشغال عراق بوسیله آمریکا و سرنگونی صدام حسین، ابعاد کشمکش جمهوری اسلامی و رقبا را وارد فاز جدیدی کرده است.

زمانیکه جمهوری اسلامی در پی بدست آوردن سلاح اتمی است و موشکهای پیشرفته و تهدید کننده را صاحب شده است، عربستان سعودی ناچار میشود صدها میلیارد دلار خرج خرید سلاحهای پیشرفته بکند و رقابت تسلیحاتی در منطقه ابعاد جدیدی به خود میگیرد.

در ادامه این رقابتها و نگرانی از نقش جمهوری اسلامی به عنوان کشور دشمن حکومتهای عربی منطقه و دشمن اسرائیل، این دو جبهه متخاصم در مقابل جمهوری اسلامی به هم نزدیک شده اند. در متن این بحرانها و رقابتها هیچ کدام از کشورهای منطقه شریک قابل اعتماد و قابل اتکایی برای بورژوازی جهان نیستند. چنانچه "توسعه و رونق اقتصادی در منطقه در درجه اول بستگی به قیمت نفت دارد. حتی با وجود قیمت بالای نفت از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۸۵ رشد و توسعه اقتصادی منطقه پایین تر از آسیای شرقی بوده است. از نقطه نظر ادغام در تجارت جهانی سهم منطقه چیزی بیش از ۴/۳٪ از تجارت در جهان می باشد. صادرات عمده منطقه مواد خام و در درجه اول نفت و گاز است و دو سوم واردات این کشورها کالاهای پیش ساخته هستند."

در مناسبات بین المللی، بسته به اینکه هر حکومتی در خاور میانه، چه نوع رابطه ای با نظام اقتصادی- سیاسی جهان دارد، جایگاهش در جامعه جهانی و بازار جهانی اقتصاد متفاوت خواهد بود. در صورت همراهی و همگرایی، مانند مورد عربستان سعودی که متحد قدرتهای جهانی است در بهترین حالت شریک بخش اقتصادی غیر استراتژیک میشود و عملاً همچنان در حاشیه بازار اقتصادی جهانی قرار میگیرد. زیرا موقعیت او را غیر قابل اتکا و غیر قابل اعتماد میدانند. در شرایط رقابت و سر به راه نبودن، مانند جمهوری اسلامی، آنرا تحت فشار قرار میدهند که مهارش کنند. در این مورد نه تنها در حاشیه بازار اقتصاد جهانی ننگه اش میدارند بلکه با انواع تحریمهای اقتصادی او را در تنگنای مرگ و زندگی قرار میدهند.

این موقعیت جمهوری اسلامی در بازار جهانی امروز است. همین مولفه جمهوری اسلامی را در موقعیتی قرار داده است که راه پس و پیش ندارد حتی اگر تسلیم خواست قدرتهای جهانی هم بشود به دلیل ماهیت اسلامی آن غیر قابل اعتماد باقی خواهد ماند. علاوه بر این جنگ و جدال مردم با جمهوری اسلامی در چنین شرایطی در ابعاد وسیعی در جریان است. تورم و گرانی به حد غیر قابل تحملی رسیده است. قیمت دلار به هر دلار ۳۰ هزار تومان رسیده است و زندگی عادی برای شهروندان را به جهنم تبدیل کرده است. روشن است این اوضاع نمیتواند برای طولانی مدت دوام داشته باشد. اما این اوضاع به چه نتایجی ختم میشود به آمادگی نیروهای اپوزیسیون گره خورده است. چپ و راست جامعه برای قدرت گیری خیز برداشته اند و هرکدام دارند نیروها و متحدین خود را حول آلترناتیو مورد نظرشان بسیج میکنند. آیا چپ درایت و تجربه و توان اینرا دارد که این اوضاع را به نفع آلترناتیو خود فیصله ببخشد یا نه باید دید.

کردن خطرات پیش رو علاوه بر سیاست سرکوب در داخل ایران تلاش مستمری میکند که در منطقه دست به اقدامات و سیاستهایی بزند که توجه جامعه و اپوزیسیون را به مشکلات خارجی سوق دهد و هم رقبای خود را به مشکلاتی خارج از مرزهای ایران مشغول کند.

صدور انقلاب یا بحران سازی در کشورهای منطقه جمهوری اسلامی ابتدا با ایدئولوژی صدور انقلاب و بعدا با دخالت در کشورهای منطقه و سازمان دادن دستجات تروریست اسلامی، این استراتژی را تعقیب میکند که حکومتهای نوع خود را در کشورهای منطقه به قدرت برساند. نمونه برجسته آن دخالت در منازعه اسرائیل و فلسطین بود. کمک به سازمان دادن و تقویت حزب الله در لبنان و تقویت حماس در فلسطین، بحران منطقه را عمیق تر و پیچیده تر کرد. جمهوری اسلامی با این سیاستها نگرانی دولتهای منطقه را موجب شد. در مواردی توانسته است امتیازاتی از رقبای خود بگیرد و همزمان جبهه ای از دولتهای رقیب را در مقابل خود ایجاد کند. نگرانی دولتهای منطقه از جمله دولتهای حاشیه خلیج و برجسته شدن نقش اتحادیه عرب در مقابل جمهوری اسلامی از آن جمله اند.

در نتیجه این اقدامات رقابت این دولتها با جمهوری اسلامی تا حد تخصص آشکار پیش رفته است. اما در متن این رقابتها جریانات اسلامی تروریست نوع سنی در کشورهای منطقه عروج کردند.

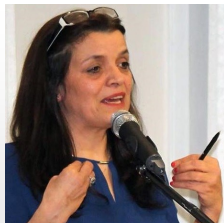
سرخوردگی و شکست ناسیونالیسم عرب در جریان جنگ اعراب و اسرائیل بستری را بوجود آورده بود که جریانات اسلامی خود را آلترناتیو عملی و کاراتری از ناسیونالیستهای عرب در مقابل "اسرائیل صهیونیست و آمریکای امپریالیست" معرفی کنند. دولتهای عربی و قدرتهای جهانی برای مقابله با نفوذ جمهوری اسلامی، جریانات اسلامی سنی را تقویت کردند. در چنین شرایطی بود که رقابت دسته جات شیعه و سنی وسعت و گسترش یافت. علاوه بر این سیاست جنگ افروزی مذهبی رژیم اسلامی در مناطق مختلف خاورمیانه، یکی از دلایل شکلگیری جریانات مرتجع سنی بوده است. پاکسازی های قومی و مذهبی در عراق و سوریه توسط اوباشان نیابتی جمهوری اسلامی از آن جمله اند.

سر بر آوردن و تحرک جریانات اسلامی نوع سنی، مانند اخوان المسلمین و القاعده و بعدا داعش و بوکو حرام و طالبان و دهها سازمان و گروه تروریست اسلامی از نوع سنی اساسا بعد از قدرت گیری جمهوری اسلامی وارد معادله سیاسی در منطقه شدند. این تحرک هم عکس العملی به دولتهای پرو غرب منطقه بود و هم رقابت آنها با جریانات اسلامی نوع شیعه که نگران گسترش نفوذ آنها بودند.

اما بستر عمومی این رقابتها فقط مسائل سیاسی ایدئولوژیک نبود. توجه قدرتهای جهانی و منطقه ای به خاور میانه و کشورهای شمال آفریقا در عین حال بر سر دسترسی و سهم شدن در منابع مهم اقتصادی در این کشورها بوده و هست. چنانچه علاوه بر وجود نیروی کار ارزان در این کشورها ۶۵٪ نفت و ۴۵٪ گاز جهان در این منطقه موجود است.

ترس و نگرانی قدرتهای جهانی و دولتهای منطقه از قدرت

نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!



مسائل گرهی در جنبش کارگری!

نسرین رمضانعلی

سال 1386 آغاز میشود، این اعتصابات بزرگ چند هزار نفره کارگران در سال 87 ادامه می یابد که تقریباً تمامی بخشهای هفت تپه و مراکز مربوط به هفت تپه را در برمیگیرد. در این دوره کارگران به قدرت خود بیش از پیش آگاه میشوند. نقش مخرب شوراهای اسلامی و عوامل رژیم یکی از مولفه های مهم این دوره است. کارگران در این سالها با ایجاد مجامع عمومی بیشترین تصمیمات را اتخاذ میکنند. دیگر تقریباً در تمامی اعتصابات، کارگران در مجامع عمومی امر سازماندهی و پیشبرد اعتصاب را پیش میبردند. نمایندگان مستقل خود را مستقیم انتخاب میکنند، در دل اختناق شدید سازش نمیکنند و سندیکا مستقل را با تمامی فشارهای حکومت و بگیر بیندها، ایجاد میکنند. در همین دوره از اعتصابات، تعدندی از اعضای سندیکا که با اراده کارگران ایجاد شده است و رژیم حاضر نیست آنرا برسمیت بشناسد، را احضار و یا دستگیر میکند. محمد حیدری مهر، قربان علیپور، جلیل احمدی، علی نجاتی، نجات دهلی، ابوالفضل عابدینی، رضا رخشان در دوره های مختلف مبارزات کارگران، دستگیر و زیر فشار قرار میگیرند. تمامی این فشارها و این جنگ گریز بین کارگران هفت تپه و حکومت و تا همین امروز که بخش خصوصی واگذار شده، ادامه دارد.

هر دوره از اعتصابات کارگران هفت تپه قدمی به جلو بوده است و دستاوردهای بزرگی داشته است. دیگر اسم سندیکای مستقل کارگران هفت تپه اعتبار دارد، و شورای اسلامی هفت تپه، در میان کارگران منزوی و بی اعتبار است. کارگران در این دوره قدم به قدم رژیم و کارفرما را عقب راندند. آغاز دور دیگر از مبارزات کارگران هفت تپه باز هم برای حقوقهای معوقه، در سال 97 شروع شد. در این اعتراضات شاهد حضور نسلی دیگر از سخنگویان و نمایندگان کارگران هفت تپه هستیم. این بار کارگران هفت تپه از قدرت شوراهای و اداره کارخانه بدست شوراهای سخن میگویند. سخنرانیهای پرشور اسماعیل بخشی و سایر نمایندگان کارگران وجه مشخصه این دوره است، اعتصابی که همزمان است با اعتصابات فولاد، هپکو و اب انر که خود موجب میشود نمایندگان کارگران با اعتماد بنفیس سیاسی بالاتری سخن بگویند. از بزرگ کشیدن بخش خصوصی و اداره شرکت بدست خود کارگران حرف میزنند، کارگران هفت تپه و فولاد روزانه در خیابان هستند، حمایتهای مردمی و پیامهای دلگرم کننده از سایر مراکز کارگری به اعتصاب کارگران ارسال میشود. همزمان آزادیخواهان در خارج کشور صدای کارگران در خارج میشوند و با برگزاری اکسیون و گرفتن حمایت از اتحادیه های کارگری، صدای کارگران اعتصابی را رساتر میکنند. ما شاهد پیشرویهای فراوانی طی این مبارزات بودیم که نباید فراموش کنیم هر قدم پیشروی کارگران با هزینه های گزافی بدست آمده است. اما در کنار آن باید گفت سفرهای خالی تر از همیشه طبقه کارگر، شرایط مبارزه را برای کارگران دشوارتر میکند. دستگیریها، اخراجها و تهدید خانواده و بستگان کارگران

کردید. لطفاً برایمان توضیح دهید که کار این اعتصاب به کجا انجامید؟ آیا هیچ بخشی از مطالبات کارگران پاسخ گرفت؟ نسرین رمضانعلی: اگر چه در رسانه ها اعلام شد که کارگران هفت تپه حقوقهای معوقه خود را دریافت کردند اما کارگران این دروغ را تکذیب کردند. کارگران طی اطلاعیه از کانال کارگران هفت تپه اعلام کردند حقوق تیر ماه را نصفه و نیمه دریافت کرده اند و مراد و شهریور هم تاکنون پرداخت نشده است. اکنون هم در مهرماه هستیم. بنابراین پرداخت دستمزدهای معوقه که یکی از محوریتترین خواسته های اعتصاب بوده، تاکنون انجام نشده است و کل اخباری که در اینمورد عمدتاً توسط رژیم پخش شده است. در رابطه با رد بیمه کارگران، مزایای اضافه کاری، حق شیفت، سید کالائی نیز به همین ترتیب همچنان به قوت خود باقی است و کارگران رسماً اعلام کردند فقط تاکنون وعده داده شده است. همچنین باید گفت، فعلاً در حال حاضر اعتصابات بسته و گریخته همچنان در هفت تپه در جریان است.

اما از شما اجازه می خواهم به پروسه این اعتراضات بپردازیم، تا بتوانیم تصویری خیلی روشن و شفاف داشته باشیم. اینجا جنگ کارگر با اسد بیگی بعنوان صاحب شرکت و کارفرما نیست. بنظرم رژیم خیلی فکر شده و مهندسی شده نزدیک به سه دهه است هزاران کارگر و خانواده کارگری هفت تپه را دارد سر میدواند.

طی این دهها مبارزه، کارگران توانستند پوزه اینها را بارها بخاک بمالند. طی این مبارزات بخشا برخی ناروشنیها و یا فشار و تهدیدها و فضای اختناق، موانعی برای مبارزه کارگران ایجاد کرده بود. سه دهه مبارزه با همه فراز و نشیبها، از جانب رژیم اسلامی در واقع یک جنگ فرسایشی برای خسته کردن کارگر هفت تپه بوده است.

برای بررسی این اعتصابات و نقاط ضعف و قدرتش شاید لازم باشد نگاهی به تاریخچه اعتصابات و اعتراضات هفت تپه داشته باشیم که بتوان در پرتو آن به این سوال پاسخ داد که آیا وضعیت هفت تپه نجات یافتنی هست، یا اینکه نباید امیدی به این شرکت و این مرکز تولیدی داشت و بالاخره اکنون کارگران باید چه بکنند.

اگر بخواهیم در مورد اعتصابات هفت تپه صحبت کنیم همانطور که شما گفتی اعتصابات طولانی و زنجیره ای را شاهدیم. همانطور که اشاره کردم اعتصابات این دوره کارگران هفت تپه مختص به یک دوره نیست، بلکه در امتداد جنگ فرسایشی چند دهه ای کارگران با حکومت اسلامی است. نمیتوان از اعتراضات امروز کارگران هفت تپه صحبت کرد، اما اشاره ای به تاریخچه این مبارزات در دوره ها و مقاطع مختلف نداشت. اعتصابات کارگران هفت تپه از

زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!

وضعیت معیشتی و دستگیری همکارانشان صحبت کردند. بدین شکل اولین قدمها در در شکستن سد سانسور و اختناق رژیم اسلامی برداشته شد. این را اشاره کنم که حزب کمونیست کارگری در شکستن دیوار سانسور حول اعتصاب کارگران هفت تپه در اندوره نقش اساسی و جدی داشت. شاید در فرصتهای دیگر از این زاویه این اعتصاب را بررسی کنیم..

سرمایه گذار و بخش خصوصی هیچ کسی نیست بجز خود دولتیها و اعوان و انصار رژیم. صد البته این نیز میدانی برای جنگ دولت با کارگران معترض در هر دوره است. در اعتراضات گسترده کارگران هفت تپه یکی از همسران کارگران خطاب به کارگران گفت، ما را عادت دادند، برای دریافت حقوقهایمان باید اعتصاب کنیم، پس قدرتمند تا رسیدن به خواستههایمان اعتصاب را ادامه خواهیم داد. در این دوره از اعتصابات یعنی از سال 97 حضور خانواده های کارگری در هفت تپه چشمگیرتر شد. اعتصابات 97 در کنار اعتصاب فولاد، حمایت بخشهای دیگر کارگری مثل هپکو، انزاب و تشکلهای مستقل کارگری، حمایتهای دهها اتحادیه در سراسر دنیا را برانگیخت. این اعتراضات و از کنترل خارج شدن اعتصاب، موجب دستگیری نمایندگان کارگران هفت تپه، همزمان دستگیری کارگران فولاد اهواز شد. کارگران را به زیر شکنجه بردند و فضای شهرهای اعتصاب بشدت امنیتی شد. یگان ویژه را روانه اعتصاب کردند و دست به تهدید خانواده های کارگران کردند. این اعتصابات بطور موقت پایان یافت. از سال 97 شاهد اعتصابات متعدد کوتاه مدت و دراز مدت هفت تپه هستیم. اعتصاب برای بازگشت به کار کارگران اخراجی، اعتصاب و اعتراض برای آزادی کارگران زندانی، و... صحبتهای اسماعیل بخشی رهبر کارگران هفت تپه و سپیده قلیان در جهانی کردن و رسانه ای شدن شرایط کارگران هفت تپه، نقش بسزایی داشت به همین علت دستگیری این دو بسرعت خبرش در اقصی نقاط جهان پیچید.. سناریوی اعتراف گیری از کارگران سریعایی خاصیت شد، رژیم شکست خورد. کارگران در شعارهایشان اعترافات اجباری زیر شکنجه را محکوم کردند. رهبران خود را بر دوش گرفتند. در این دوره از اعتصابات خواست آزادی کارگران زندانی و محکوم کردن شکنجه کارگران، جزو مطالبات کارگران شد.

اکنون خواست، پرداخت حقوقهای معوقه، پرداخت مزایای شغلی، پرداخت مزد برابر با نرخ تورم، بازگشت بکار کارگران اخراجی، امنیتی نکردن اعتراضات کارگران جزو مطالبات کارگران شده بود.

ما از سال 94 شاهد اعتراضات مجدد کارگران هفت تپه هستیم. کارگران مجددا در این سال ماهها حقوق معوقه داشتند، راهی بجز اعتصاب باقی نمانده بود. کارگر هفت تپه مجددا با خواست پرداخت حقوقهای معوقه، امنیتی نکردن اعتراضات کارگران، پرداخت مزایای کارگران و پرداخت سبب و بن های کالائی وارد اعتصاب شدند. البته بنظر من خیلی مهندسی شده طرح خواست لغو خصوصی سازی و بازگرداندن هفت تپه به بخش دولتی محوریت پیدا کرد. این خواست چنان برجسته شده که در اعتصاب کارگری که ماهها حقوق دریافت نکرده است، سفره اش خالی تر از همیشه است با دسیسه دولت، کارفرما، و صاحبان به اصطلاح سرمایه خواست و انگذاری هفت تپه از بخش خصوصی به دولتی محوریت پیدا کرد. تمامی مباحث حول این خواست چرخید. حکومت باید یکی را مقصر

اعتصابی از جانب مزدوران رژیم و نیروهای سرکوبگر فراموش شدنی نیست و باید در تاریخ ثبت شود.

با نگاهی اجمالی به پروسه این اعتصابات و اعتراضات باید بتوانیم نه تنها جمعبندی درستی بدست بدهیم بلکه در عین حال راه برون رفت از موقعیت کنونی از نظر را نیز توضیح بدهیم.

کارگران هفت تپه معترض به وضعیت معیشتی و کاری خود هستند. دور دیگر از اعتراضات بعد از سال 1387 در سال 1394 ادامه پیدا کرد. اگر چه اعتراضات جسته و گریخته در جریان بود، اما در این سال هفت تپه به بخش خصوصی واگذار شد. اسد بیگی وعده شکوفائی در هفت را به کارگران میدهد. آنچه هرگز نیفتاد در هفت تپه اتفاق نیفتد، بهبود وضعیت معیشتی کارگران بود. با افت خیزها اعتصابات و اعتراضات گاه در بخشهایی در هفت تپه و گاه تمامی بخشهای هفت تپه در جریان است. کارگران گاه تعرض میکنند و گاه مجبور به عقب نشینی میشوند. من سعی خواهم کرد، بیشتر توضیح بدهم. اما مایلم این را قبل از هر توضیحی از پروسه مبارزات بگویم، این مبارزات هزینه سنگی بر کرده کارگران هفت تپه گذاشته است، در عین حال موفقیتهای بزرگی نه تنها برای هفت تپه بلکه برای کل جنبش کارگری در ایران بدست آورده است. که این دستاوردها قابل ارج و تقدیر است.

اکنون نگاهی داشته باشیم به اعتراضات کارگران حول خواستها و مطالباتی از جمله پرداخت حقوقهای معوقه، عدم پرداخت حق بیمه تا گرفتن مزایا که به کارگران تعلق میگرد و کارفرما سرباز زده است. در اعتراضات قبل از واگذاری به بخش خصوصی هفت تپه، اسدبیگی به میان کارگران آمد و قول داد، وضعیت را بهبود ببخشد، باید گفت نه تنها وضعیت کارگران بهبود پیدا نکرد، بلکه وضعیت اسفبار تر شد.

بدون نگاهی به اعتراضات در گذشته نمیتوان گفت، چرا همچنان کارگران بدنبال حقوقهای معوقه هستند. اشاره به نکاتی مهم است، منطقه هفت تپه که قرار بوده در زمان شاه به قطب بزرگی اقتصادی کشت و صنعت تبدیل شود، با سرکار آمدن جمهوری اسلامی، با شعار اقتصاد مال خرد است، در همان ابتدا با بن بست رو به رو شد. آنچه در عمل اتفاق افتاد سرمایه گذاری رژیم اسلامی بر تروریسم و میلیتاریسم بود. پس از 8 سال جنگ و با گذشت یک دهه از حاکمیت رژیم اسلامی، تمامی مراکز تولیدی فرسوده شده بودند. در اعتصابات سال 1387 حکومتی ها میگفتند مبالغ زیادی شکر وارد کشور شده است باید مقابل مافیای شکر ایستاد، تا هفت تپه بتواند رقابت کند. عده ای از مافیای شکر حرف میزدند و میگفتند تولیدات تولیدات داخلی را بخرید. تبلیغاتی که تلاش داشت پرداخت دستمزد کارگر را به این معادله وصل کند که شکر خارجی ارزانتر است و تولید داخلی توانایی رقابت ندارد و لابد به همین علت دستمزد کارگر پرداخت نمیشد.

در اعتراضات کارگران در سال 86 و 87 برای اولین بار نماینده کارگران با رادیو فردا مصاحبه کردند و در مورد

به خواستهایشان یک دست بودند. آنچه من نقطه ضعف این دور از اعتصابات از نظر خودم میبینم، محوریت خواستههایی مانند لغو خصوصی سازی بود. اگرچه میدانیم در دوره ای که نیشکر هفت تپه دولتی بود، اعتصابات در هفت تپه همچنان در جریان بوده است. در سال 87 تمامی بخشها هفت تپه در اعتصاب بودند. کارگران و فعالین و سخنگویان کارگران دقیقاً عین سال 97 دستگیر شدند، شکنجه و تهدید شدند.

بنابراین هفت تپه چه خصوصی باشد، چه دولتی سهم طبقه کارگر همان سفره خالی بوده است، جنگ امروز کارگر هفت تپه ادامه جنگی است که از سالها پیش شروع شده است.

ما در این اعتراضات اخیر شاهد موش دوانی کردن جناحهای مختلف رژیم بودیم سعی کردند، کارگر را ضعیف و بدبخت نشان بدهند، که هیچ چیزی نمیخواهند، بجز اینکه خلع ید از بخش خصوصی! و ما نیز بیشتر میدیدم که در تحلیلها و گزارشات وضعیت و موقعیت معیشتی کارگران زیاد دیده نمیشود، بلکه تقریباً محوریت علیه خصوصی سازی است. در حالی که برای کارگر خصوصی یا دولتی حقیقتاً فرقی ندارد.

رژیم میداند، این واحد تولیدی و دهها واحد تولیدی دیگر فقط جنبه های پوشاندن دزدیهایشان است، پولشویی، اختلاس و خروج ثروت همین کارگران به خارج است. در کدام کشور اینقدر اختلاس میبینی و سلطان میبینی که همه راست راست راه میورند و دهها اسکورت بادبگارد دارند. در حالی که کارگری که کار کرده و حقوقش را میخواهد باید جایش زندان باشد، شکنجه و اعترافات اجباری. دانشجویان خط امام از یک طرف، هواداران روحانی از طرف دیگر سفر خالی کارگر را دستمایه برای تبلیغات خود کرده اند.

بنابراین هیچ چیزی نباید بدور از چشم ما بماند، و شخصاً فکر میکنم رهبران، فعالین رادیکال سوسیالیست دست اینها را خوانده اند. اینها تصور میکنند با دستگیری اسد بیگی میتوانند خشم کارگران را فرو نشانند. آتش خشم کارگر را سفرها خالی و ترک تحصیل فرزندانش از مدرسه بخاطر وضعیت اسفبار معیشتی شعله ور تر میکند.

جلوه دهد که زندگی بیش از دو دهه ا کارگران هفت تپه بدستش نیست ناپود شده است. به همین علت همه دوربینها را روی اسد بیگی زوم کردند.

چرا میگویم مهندسی برای اینکه در پروسه اعتراضات از سال 94 تاکنون یک روز اعلام میشود اسد بیگی در خارج است، یک روز میگفتند متواری است، روز دیگر میگفتند نه اسد بیگی با مسئولین به مذاکره نشسته است، کشدار و فرسایشی کردند جنگی نابرابر برای کارگران خسته راه انداختند تا احساس یاس و ناامیدی را میان کارگران بیشتر کنند.

در هر دوره از اعتصابات، کارگران توانستند بخشی از معوقات خود را دریافت کنند، این دوره نیز بخشی از معوقات پرداخت شد، اما همچنان بر اساس گزارشات بیمه های آنها رد نشده است و مزایا همچنان پرداخت نشده است.

این مرکز چه دولتی، چه خصوصی، و چه حتی اگر توسط کارگران هدایت شود، تامین کننده زندگی کارگران نیست. به سادگی نیشکر هفت تپه سالهای مدیدی است که توان تقابل با بازار افسارگسیخته را ندارد. این بخش از مرکز تولیدی در یک کلام ورشکسته است.

اما سوال مطرح این است که هفت تپه که بیش از 10 هزار کارگر داشت، پس از هر دوره اعتصاب تعدیل نیرو شد، یعنی تعدادی اخراج شدند، و اکنون بر اساس گزارشات تعداد کارگران به اصطلاح شاغل هفت تپه حداکثر 6 هزار نفر هست که اگر نگاهی به تجمع معترضین بکنیم، در این دوره بندرت جمعیت کارگران معترض و اعتصابی به هزار نفر میرسند، پس بقیه کجا هستند؟ این سوال مهمی است که باید جداگانه به آن پرداخت.

پرسش: به نظر شما این دور از اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه دارای چه ویژگی هایی بود و چه تفاوتها و یا تشابهاتی با اعتصاب دور گذشته هفت تپه داشته است؟

نسرین

نسرین رضاعلی: ببینید من بالاتر تصویری از نزدیک به سه دهه مبارزات کارگران هفت تپه را ارایه دادم. در هر دوره ای کارگران با قدرت توانستند به بخشی از خواست و مطالباتشان برسند. در عین حال هزینه های زیادی داشته است.

آنچه متأسفانه برای کارگران نه تنها در هفت تپه بلکه بطور عموم رایج است، پرداخت نکردن حقوق کارگران است و با پرداخت نکردن حقوق کارگران نان خشک سفره کارگران را نیز به گرو گرفته شده است. من فکر میکنم، این دوره از اعتصابات کارگران هفت تپه گذشته از اینکه بالاخره پرداخت حقوقهای معوقه و مزایا جزو خواستشان بوده و به نیمی از آن دست یافتند ولی همچنان حداقل دو الی سه ماه معوقات طلب دارند. مزایا و عیدی، بیمه های رد نشده و بن کارگری، سبد کالا کماکان پرداخت نشده است. اما شخصاً فکر میکنم این دوره از اعتصابات جنگ گرایش درون جنبش کارگری به شکلی عیان خود را نشان داد، و آنچه حایز اهمیت است، با این جنگ و کشمکش که جاری بود. کارگران برای دستیابی

**نه به فقر، نه به تبعیض،
مرگ بر جمهوری اسلامی!
زندانی سیاسی آزاد باید گردد!**

زقنه باد شوراها! شوراهاى محلات ایجاد باید گردد!

 <http://jahantelegraf.com/>

 <https://t.me/nashriyeporsesh>

 <https://www.instagram.com/p/CDeAFVhwwHB/?igshid=1rpap256mmtj4>

 <https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

کانون مباحث کمونیسم کارگری

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!

در لیگ راستها قرار گرفتن با توجیه مخالفت با جمهوری اسلامی

محمد آسنگران

بدون نام‌نویسی قصد ورود به خاک آلمان را دارند شلیک کند. دو چهره اصلی حزب آلترناتیو برای آلمان، "آکساندر گاولند و آلیس وایدل" میباشند که در صدر اسامی راسیستهای آلمان قرار دارند.

این حزب مخالف اتحادیه اروپا و مخالف ارز یورو است. خواهان بیشتر شدن نقش سنتی خانواده‌ها در تربیت کودکان، سختگیری در طلاق، سختگیری یا ممنوعیت سقط جنین، جلوگیری از ورود مهاجران، محدود کردن فعالیت مسلمانان، سربازی اجباری برای مردان، ایجاد رسانه‌های دولتی و حق نگهداری و حمل اسلحه، بستن مرزهای اتحادیه اروپا و کنترل کامل مرزهای آلمان، ایجاد کمپ‌های پناهندگی در خارج از مرزهای کشور، اخراج فوری همه کسانی که درخواست پناهندگی سیاسی آن‌ها رد شده‌است.

نماینده حزبی که موارد فوق را اولویت سیاسی و برنامه ای خود اعلام کرده است چند دقیقه علیه جمهوری اسلامی حرف زده است. میشد این حرفها را شنید و از کنار آن رد شد. اما رفقای ما چنین نکردند. سخنان این راست افراطی آلمانی، باعث شد که راستهای ایرانی و فعالینی از میان چپهای ایرانی کمپینی راه بیندازند و آنرا با سمپاتی منتشر کنند. مهمترین دلیل سمپاتی راستهای اپوزیسیون و تعدادی از چپهای اپوزیسیون این بود که هر کس جمهوری اسلامی را تضعیف کند به نفع جنبش سرنگونی و ایزوله کردن رژیم است و باید آنرا مثبت دانست و با سمپاتی از آن استقبال کرد.

هنگامیکه سمپاتی این فعالین چپ و قرار گرفتن آنها در لیگ راستها و شبیه فاشیستهای آلمانی مشاهده شد، تعدادی از کاربران چپ، کمونیست و آزادیخواه از سر دلسوزی و احساس مسئولیت، حزب آ.ف.د. را نقد و ماهیت سیاسی آنرا برجسته کردند که مدافعین ایرانی سیاست این حزب متوجه فحش کارشان بشوند. اما سمپاتهای این سخنران راسیست اعلام کردند: بله حزب مربوطه راسیست و فاشیست است ولی این سیاستشان علیه جمهوری اسلامی به نفع مردم ایران و علیه جمهوری اسلامی است و باید با دید مثبت به آن نگریست.

از منظر این نوع چپ گویا هر سیاست راستی که این حزب علیه پناهنده و علیه مردم آلمان و مردم اروپا دارد را میشود وقت خودش نقد کرد اما امروز وقت آن نیست. از نظر آنها آنچه امروز مهم است و این دسته از فعالین را به وجد آورده است نقد یکی از رهبران راسیست این حزب به جمهوری اسلامی است.

" ما در مبارزه علیه رژیم جنایت و اعدام جمهوری اسلامی فقط یک شعار داریم نابودی جمهوری اسلامی و باز هم نابودی جمهوری اسلامی... وقتی ما فراخوانی به جهانیان می دهیم که جمهوری اسلامی را بایکوت کنند آیا شرط و شروطی گذاشته ایم که بعضی احزاب لازم نیست این کار را بکنند؟! اگر در ابتدا پذیرفتید که ما شرط و شروطی برای بایکوت سیاسی جمهوری برای هیچ حزب و دولتی نگذاشته ایم پس این شعار در محکومیت جهانی جمهوری اسلامی چه جایی دارد؟! حقیقتا من این را نمی فهمم. چرا فشار را

پارلمان این کشور جمهوری اسلامی را به دلیل اعدام نوید افکاری محکوم کرده و در این مورد دولت آلمان و رابطه اش با جمهوری اسلامی را مورد نقد قرار داده است. این سخنرانی از جانب تعدادی از کاربران ایرانی که بعضا افراد با سابقه چپ هم در میان آنها دیده میشوند در میدیای اجتماعی باز پخش و مورد استقبال قرار گرفته است.

این سیاست مورد نقد کمونیستها و بخش مترقی کاربران چپ قرار گرفت. در این میان رفقای از کادرهای حزب کمونیست کارگری از جمله حسن صالی، ناصر اصغری و نسان نودینیان و... وارد این مجادله شده و در دفاع از سخنرانی این رهبر دست راستی قلم فرسایی کرده اند. آنرا در جهت سیاست خود و برای مقابله با جمهوری اسلامی مثبت ارزیابی کردند.

راستهای ایرانی بویژه سلطنت طلبان سابقه طولانی تری در این مورد دارند. آنها با ولع سخنان ترامپ که از جنس سیاست همین راسیست آلمانی است را مثبت و در جهت سیاست خود دانسته و مرتب به تعریف و تمجید از او میپردازند. اما در این سطح از بحث این اولین بار بود که تعدادی از چپها از جمله رفقای فوق وارد این لیگ شده اند.

به همین دلیل سیاست این رفقا مورد نقد تعداد زیادی از کاربران کمونیست و چپ و آزادیخواه قرار گرفت و مباحثی را دامن زد که سابقه نداشت. قبلا ما دیده بودیم که این دوستان در دفاع از مسیح علینژاد و چهارده امضاها نوشته بودند. اما این دو مورد افرادی از مخالفین جمهوری اسلامی بودند. اینبار استقبال و سمپاتی نشان دادن به سخن یکی از رهبران حزب شبه فاشیستی و دست راستی آلمان خط قرمزها را پشت سر نهاده است. این دو جمله پایین گویا و بیان سیاستی است که این رفقا در پیش گرفته اند.

" من شخصن اگر بخواهم بروم در آلمان یقه کسی را بگیرم، یقه حزب چپ توده ای، حزب سبز و سوسیال دمکراتها و دمکرات مسیحی ها را میگیرم ... صحبتهای Beatrix von Storch (رهبر حزب آ.ف.د) دقیقا در راستای فراخوان بایکوت و منزوی کردن حکومت جنایتکار اسلامی است." نسان نودینیان

این دو جمله اساس استدلالی است که دوستان نامبرده در مقابل کمونیستها و آزادیخواهان قرار داده اند. اجازه بدهید ابتدا کمی این حزب دست راستی را معرفی کنم که خواننده بداند از سیاست کدام حزب دفاع شده است و مخالفین در افشای کدام حزب و کدام سیاست نوشته اند.

"فراوکه پتری" رئیس وقت این حزب سال ۲۰۱۵ خواهان جلوگیری از ورود پناهجویان به آلمان شد. او اعلام کرد پلیس باید اجازه داشته باشد در مواقع ضروری به پناهجویانی که

زنده باد اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران!

از روی جمهوری اسلامی بر می دارید؟ حسن صالحی

اولا رفیق حسن متوجه نیست که بحث در اینجا محکومیت این حزب بدلیل اعتراض به جمهوری اسلامی و یا مخالفت با حرفهای این خانم نیست. بحث در اینست که بشنوید و رد شوید. و وقتی دیگران از شما پرسیدند اینها چه کسانی هستند بگویید که طرف رهبر حزبی در آلمان است که میخواهد در عین حال پناهنده ها را به دریا بریزد علیه جمهوری اسلامی هم اینها را گفته است. اما ببینید که چقدر فشار روی همه اینها است که حزب دست راستی هم این حرفها را میزند. برخلاف نظر برخی از رفقا که فرمودند تا کنون کسی در پارلمان آلمان این چنین حرف نزده، البته باید گفت آیا همه مجادلات در مورد حکومت اسلامی را در پارلمان آلمان شنیده اید که این حکم را میدهند یا نه؟ من فکر میکنم برای اثبات این حکم اول باید پرسید و کنکاش کرد. داستان آنجا شورتر شد که رفقا دست به قلم برده و برای اینکه با نقد این حزب در همان روزها از سوی تعدادی مقابله کنند، سیاستی را تئوریزه کردند که الان وقت افشاگری نیست و این جونیوریسم است و چرا الان یاد نقد افتاده اید و... نقد را تعدادی کردند که می شنیدند، این حزب چیست و سیاست درست در قبال این احزاب حتی اگر از خواست شما دفاع کنند چه باید باشد. بنظر من شما هم برای اینکه بتوانید سرت را لااقل در مقابل بچه خودت که در این جامعه زندگی میکند و بارها علیه این حزب به تظاهرات رفته است، بلند کنید و بگویید داستان چیست موظف بودید علیه سیاست این حزب حرفی بزنید.

رفقا گفتند که هر کس به حکومت اسلامی نقد کند خوش آمده و ما در جایی نظرمان در مورد راسیسم را نوشته و بایگانی کرده ایم. سیاست این طور نیست که شما مجموعه ای از اصول و اوراد را نوشته در جایی گذاشته اید و هر وقت میخواهید در زمین سیاست کاری بکنید و حرفی بزنید از دنده راست بلند شوید.

بحث بر سر سمپاتی نشان دادن و تبلیغ سیاست یک حزب دست راستی است. این رفقای ما هم مثل بقیه نمیتوانستند از کنار این سخنرانی رد بشوند و آنرا تبلیغ نکنند. دوما اگر سیاست این سخنران مورد نقد قرار گرفت کافی بود خود را در لیگ این راستها قرار ندهند و سمپاتی به آن نشان ندهند. متاسفانه آنها چنین نکردند و وارد کمپین علیه چپها شدند.

ناصر اصغری نوشته است: "با این منطق نمیتوان از بیانیه دولت هلند درباره جنایات رژیم اسد با همدستی جمهوری اسلامی و پوتین و حزب الله هم ابراز خوشحالی کرد. این یک مرض نیروهای، در حرف چپ و در عمل ارتجاعی، است که همه چیز را قاطی می کند و همیشه هم در حاشیه اتفاقات مهم اجتماعی به زندگی سیاسی بی مایه خود ادامه می دهد."

این نقد خطابش به چپهایی است که سیاست سمپاتی به حرف رهبر حزب راسیست آلمانی را نادرست دانسته اند. از نظر نویسنده کسانی که سمپاتی به حرف این راسیست را نقد کرده اند در حاشیه هستند غیر اجتماعی هستند و امثال او به دلیل سمپاتی به حرف یک راسیست اجتماعی است! یاد آن دوره بخیر که منصور حکمت بسیار روشن خطاب به این نوع چپ

گفت: "کمونیستها فقط میتوانند و مجاز هستند رادیکالیسم و چپ را توده ای و اجتماعی کنند." چپی که برای توده ای شدن سیاست راست پیشه میکند، نه تنها نمیتواند اجتماعی بشود، بلکه در میان راستها هم بسختی صندلی برای نشستن به او میدهند. سرنوشت رهبران حزب توده و اکثریت نمونه و تجربه عملی این سیاست است.

ناصر متوجه نیست هم دولت هلند و هم دولتهای دیگر اروپا که امروز زبان به نقد و افشای بخشهایی از جنایت اسد و جمهوری اسلامی گشوده اند، نتیجه کار حزب راسیستی آلمان و سمپاتی به آن سیاست نبوده است. اینکه اخیرا دولتهای اروپایی هنوز با لگنت زبان علیه گوشه هایی کوچکی از جنایت جمهوری اسلامی و اسد حرف میزنند، برخلاف تصور این دوستان نتیجه فشار افکار عمومی و نتیجه فعالیت جریانات و فعالینی است که هم علیه اسلامیهها و هم علیه راسیستها بوده اند.

سیاست ما و همه فعالین و جریانات مترقی همیشه این بوده است که راست نژاد پرست اروپایی و جنبش اسلام سیاسی را دو روی یک سکه بدانیم. آنها را نقد و افشا کردیم و توجه افکار عمومی را به جنایات جمهوری اسلامی و مطالبات مترقی و حقوق جهانشمول انسانی جلب کرده ایم. تشکیل سازمان اکس مسلم و ادامه فعالیت آن هم در این دو محور پیش رفته است (افشای راست نژاد پرست و افشای جریان اسلامی، همراه با نقد سیاست دولتهای غربی) ما همیشه این دو جنبش تبعیض گرا و ضد انسانی را دو روی یک سکه دانسته ایم. امروز اگر جامعه چشمش باز شده است و به دولتهای اروپایی فشار آورده است که یک قدم عقب نشسته اند، باید از نقش توده های مردم و سازمانهای کارگری و ارگانهای مدافع حقوق انسانی خوشحال بود نه از سیاست دولتهای آلمان و هلند و حزب راسیست و نژادپرست آ.ف.د. و... این دوستان ما متاسفانه سوراخ دعا را گم کرده اند. انگار دنیا را سرو ته میبینند.

"ما در مبارزه علیه رژیم جنایت و اعدام جمهوری اسلامی فقط یک شعار داریم نابودی جمهوری اسلامی و باز هم نابودی جمهوری اسلامی" حسن صالحی

اولین سوالی که پیش می آید این است از کی تا کنون ما خبر نداشتیم و فقط یک شعار داریم و آنهم فقط نابودی جمهوری است. این بدعت را چه کسی گذاشته است. یعنی ما شعار زنده باد انقلاب کارگری نداریم؟ شعار کارگران جهان متحد شوید و شعار آزادی بی قید و شرط سیاسی و برابری حقوق شهروندان و حقوق جهانشمول انسان و دهها شعار دیگر را نداریم؟ حسن اینها را میداند و حرف گزافه ای گفته است. اما این حرف او یکی معنی خاص را در بر دارد و آگاهانه این کار را کرده است. او میخواهد به همه اعلام کند که فعلا و تا اطلاع ثانوی ما فقط این شعار را دنبال میکنیم و کاری به موارد دیگر نداریم. سیاستی صرفا ضد رژیمی. این سیاستی است که در تاریخ ایران سابقه دارد. تمام طیفهای رنگا رنگ چپ سنتی ایران در دوره شاه همین پرچم را البته نه با این صراحت در دست داشتند. از جانب مارکسیستها و در راس آنها منصور حکمت مورد نقد قرار گرفتند و به تاریخ پیوستند.

رضا پهلوی و مدافعین او هم سالها است همین را میگویند که فعلا فقط کنار زدن جمهوری اسلامی و جالب این است اگر کسی بگوید سرنگونی با کدام سیاست؟ از نظر حسن و راستها، تفرقه افکنانه و برداشتن فشار از روی جمهوری اسلامی ترجمه میشود. "حقیقتا من

کارگر به پا خیز برای رفع تبعیض!

وارونه است. اولاً تا وقتی که این دوستان سمپاتی به سخنرانی این رهبر راسیست نشان نداده بودند، بقیه از کنار سخنرانی فرد راست‌گرای آلمانی رد شده بودند و آنرا مهم قلمداد نکرده بودند. دوما خودشان در دفاع از سیاست این رهبر راسیست کمپین راه انداخته اند و دیگران را مقصر میدانند چرا کمپین علیه راستها راه انداخته اند.

این داستان عین ماجرای دفاعشان از مسیح علی‌نژاد و چهارده امضا است. آنها هنگامیکه در دفاع از مسیح و چهارده امضا ها و دانشجویان چپ دانشگاههای ایران، کمپین علیه چپ راه انداختند مورد نقد قرار گرفتند. وقتی مینویسند اگر قرار باشد یخه کسی را در آلمان بگیرند آن کس حزب دست راستی نیست، بلکه حزب چپ و حزب سبز و... است، معنی این سیاست روشن است. آیا از این واضح تر هم میشود راست بود و راسیستها را به چپهای این جامعه با هر نقدی که به آنها داشته باشیم ترجیح داد؟

جالب این است وقتی ما چپهای آلمان را به دلیل سیاست "ضد امپریالیستی" و سمپاتی به جمهوری اسلامی نقد میکردیم این دوستان ساکت بودند و یک نوشته از آنها در این راستا پیدا نمیکنید. همین افراد امروز پرچمدار سیاستی شده اند که جرات نمیکنند در جامعه آلمان آنرا ترجمه و به دوستانشان نشان بدهند.

مهرنوش موسوی یکی دیگر از همین نوع چپها رسماً اعلام کرده است چپهای آلمانی هم راسیست و فاشیست هستند زیرا از جمهوری اسلامی دفاع میکنند. اینکه بسیاری از چپهای اروپا از سر ضد امپریالیست بودن به جمهوری اسلامی و اسلامپا سمپاتی دارند حتماً جای نقد است و ما سالها است آنها را نقد کرده ایم. اما برای تلطیف و قابل تحمل کردن راسیستها، کسی بیاید چپهای آلمان را راسیست و فاشیست بداند، سوراخ دعا را گم کرده است. او نمیتواند در آلمان چنین سیاستی را به زبان آلمانی بیان کند. زیرا هم قانوناً میتواند تحت تعقیب قرار گیرد هم از جانب مردم این جامعه مورد نفرت قرار خواهد گرفت.

در پایان امیدوارم این دوستان که سابقه ای طولانی در مبارزه و در صف چپ دارند، به عمق سیاستشان فکر کنند. این راهی که در پیش گرفته اند به ناکجا آباد است. برای سرنگونی جمهوری اسلامی، چپها و کمونیستها و مردم آزادیخواه فقط میتوانند به جنبش کارگری و صف مردم مترقی و آزادیخواه و به سیاستی انقلابی و رادیکال تکیه کنند. خوشحالی از سیاست یک حزب دست راستی و بازی دیپلماسی دولتهای بورژوازی که تا همین امروز زیر بغل جمهوری اسلامی را گرفته اند، جای خوشحالی نیست. از موفقیت چپ و مردم آزادیخواه و فشار افکار عمومی به این دولتها خوشحال باشید که توانسته اند تعدادی از آنها را یک قدم به عقب نشینی وادار کنند.

بعد از نوشتن این مطلب دیدم خبری در مورد حرفهای یکی از فعالین حزب آلترناتیو آلمان (آ.اف.د.) منتشر شده که قبلاً سخنگوی این حزب بود. این عین حرفهای او است که بعضی از چپهای ایران سخنان او را مثبت دانسته و حتی تقویت سیاست خود قلمداد کردند. "سخنگوی آ.اف.د. در آلمان کریستیان لوت: یا به پناهندگان شلیک میکنیم و یا آنها را در اطاقهای گاز می کشیم، بنظر تو کدام بهتر است برای من فرقی نمیکند!

امروز در یک سند محرمانه که از طرف Die Zeit علنی شد، او در یک گفتگو اعلام کرده است که پناهندگان بیشتری را باید آلمان بیاوریم، اولاً این کمک میکند ما رشد کنیم. ادامه در صفحه آخر

این را نمی فهمم. چرا فشار را از روی جمهوری اسلامی بر می دارید؟"

حسن میداند کسانیکه سمپاتی او به حرف یک رهبر راسیست را نقد کرده اند حتی یک روز هم فشار از روی جمهوری اسلامی برنداشته اند. اما از نظر او فشار به جمهوری اسلامی امروز معنی دیگری پیدا کرده است. تفسیر امروز او و همنظراتش یعنی ابراز خوشحالی از اقدام دولت هلند و آلمان و سمپاتی به حرف رهبر راسیستها. آنچه در این وسط و گم و گور میشود و مورد توجه نیست، نقش سازمانهای چپ و کمونیست و نقش فعالین و جریانات مترقی و آزادیخواه در تنویر افکار عمومی مردم جهان و افشای سیاست همین دولتها است. از نظر ما کمونیستهای کارگری از نظر سازمانها و فعالین چپ و آزادیخواه آلمانی و از نظر همه آزادیخواهان مترقی و مدرن و... فشار به جمهوری اسلامی یعنی ادامه همان سیاست و کاری که تا کنون در نقد مداخلات دولتهای بورژوازی مانند آلمان و هلند و افشای راستهای نژادپرست و اسلامپا انجام داده ایم. این دوستان بجای خوشحالی و سمپاتی به سیاست دولتها و احزاب راست، باید از نقش مردم آزادیخواه و سیاست چپ جریانات مترقی و مدافع حقوق انسانی خوشحال میشدند که این دولتها و جریانات بورژوازی را ناچار کرده اند یک قدم از سیاست ارتجاعی تاکنونیشان عقب نشینی کنند.

"شعار ما فقط نابودی جمهوری اسلامی و باز هم جمهوری اسلامی است" پروپاگاندی است برای توجیه کردن یک راست روی صرف. راستهای ایرانی سالها است فقط این شعار را محور تبلیغات خود قرار داده اند. آنها با تاکید بر همین شعار در کنار ترامپ و علیه مردم معترض آمریکا قرار گرفته اند. در زیر لوای همین سیاست بود که احزاب ناسیونالیست کرد در عراق (بارزانی و طالبانی و...) ابتدا در کنار جمهوری اسلامی قرار گرفتند و بعداً با شعار "تانکیو بوش" آنرا تکمیل کردند. زیرا فقط علیه صدام و حکومت بعث بودند. این رفیق ما باید کمی دقت میکرد اگر مردم آمریکا از سیاست جمهوری اسلامی در مورد جورج فلوید همین سیاست "فقط کنار رفتن حکومت ترامپ" را تعقیب میکردند، باید در کنار جمهوری اسلامی قرار میگرفتند و میگفتند سیاستشان فقط علیه ترامپ است و بس. ادامه این سیاست رفقای دیگر را چنان از خود بیخود کرده است که تا حد غیر عقلانی آنرا کش داده اند.

"اگر بخوایم بروم در آلمان یقه کسی را بگیرم، یقه حزب چپ توده ایی، حزب سبز و سوسیال دمکراتها و دمکرات مسیحی ها را میگیرم" نسان نودینیان

معنی این جمله روشن است نویسنده با سمپاتی به سیاست و سخنرانی رهبر حزب دست راستی آلمان میرود یقه بقیه احزاب را بگیرد. زیرا سیاست این رهبر راست را در جهت سیاست خود و در جهت تحریم جمهوری اسلامی میداند.

وقتی به این دوستان میگوییم شما به سیاست این حزب راست سمپاتی دارید آنها میگویند نه ما هم میدانیم آنها راسیست و فاشیست هستند ولی چرا الان که جمهوری اسلامی را نقد کرده اند ما کمپین راه بیندازیم و یقه آنها را بگیریم. این ادعا



پیام رضا پهلوی: تلاش برای متحد کردن طیف راست اپوزیسیون

محمد رضا پویا

اپوزیسیون را ندارند. غلیغ همه اینها هر چند پراکنده بنظر میرسند اما یک پلاتفرم سیاسی گاها نانوشته، کل این طیف را بهم متصل نگه میدارد. تشکل ندارند اما طیف وسیعی چهره سیاسی را در خود جای داده اند. حزبی و سازمانی عمل نمیکنند اما مدیای و بودیومهای بزرگ برای ابراز وجود سیاسی در اختیار دارند. مشترکاتشان زیاد است اما اختلافات جدی میان طیف های مختلفشان وجود دارد. پلاریزه شدن جامعه در طیف راست جامعه بخوبی قابل مشاهده است. قطبی شدن جامعه بر سر مسایل اساسی موجب شکلگیری طیف های مختلف سیاسی در این صفوف شده است. به همین علت تمامی پروژه هایی که قصدش یکی کردن این طیفها بود، به شکست انجامید. رضا پهلوی و مشاورنش هم از اوضاع سیاسی مطلعند و هم به وضعیت طیفهای سیاسی نزدیک به خود واقفند. دو نکته از پیام رضا پهلوی نشانگر تلاش جدید او و همراهانش برای حل معضل قدیمی جریانات راست اپوزیسیون است. رضا پهلوی از طیف راست میخواهد که اختلافات گذشته را کنار بگذارند و تنها بر سر گذار از جمهوری اسلامی متحد شوند و اضافه میکند ساختار قدرت در آینده شکل هر می نخواهد داشت. اینجا دیگر بمانند گذشته صحبتی از اعتقاد به تمامیت ارضی ایران و پرچم در میان نیست. اینها همواره مسایلی بودند که بحثهایی مانند ضرورت وجود "دولت مرکزی" را بدنبال خود داشت و همواره جریانات قومی و ناسیونالیستهای محلی را نگران میکرد و مانعی برای ایجاد یک جبهه متحد ایجاد میکرد. اینکه ساختار هر می قدرت شکل مناسبی برای قدرت سیاسی فردا نیست، به معنای این است که طیف رضا پهلوی دارد قول "تقسیم قدرت" را به طیفهای دیگر راست اپوزیسیون میدهد. کما اینکه عبدالله مهدی دیشب از این بخش از گفته های رضا پهلوی اظهار رضایت میکند و آنرا شروعی برای بحثهای بیشتر در این زمینه میداند. رضا پهلوی تلاش دارد با این پیام بخشهای "منتقد" طیف راست را به جبهه متحد خود بکشاند. رضا پهلوی با این پلاتفرم تلاش دارد فاصله گرفتن خود با بخش میلیتانت-ساواکی جنبش سلطنت که موجب ناآرامی بخشهایی از طیف راست اپوزیسیون میشود، را بیان کند. قول تقسیم قدرت میدهد و حداقلی را (عبور از جمهوری اسلامی) برای متحد کردن صفوف راست وسط میگذارد. طیف رضا پهلوی بخوبی واقف است که با پرچم فراشگر نمی تواند وارد تحولات سیاسی شود. میداند که از قبل بازی را باخت است.

شرایط موجود سیاسی مسایلی را به طیف راست اپوزیسیون تحمیل کرده است. استفاده از واژه هایی مانند اعتصاب و تظاهرات بحای "جنبش مدنی بی خشونت" گواه این امر است که راست جامعه نمی تواند از روی واقعیات موجود سیاسی پرش کند. اعتصاب و تظاهرات واژه های زبانسوزی بودند که کمتر در دهان این جماعت میچرخید آنها بعنوان ابزارهای تغییر و به قول خودشان "عبور از جمهوری اسلامی". در ابتدای این مطلب گفتیم اعتراضات 96 و 98

نوین" رو بمردم ایران مطالبی را بیان کرد که اهداف سیاسی نهفته در آنرا باید از میان خطوط گفته ها و ناگفته ها بیرون کشید.

چرا رضا پهلوی الان به صرافت دادن پیام افتاده است؟ وضعیت جامعه به نقطه ای رسیده است که حتی با یک نگاه زورنالیستی میتوان مطمئن بود رژیم اسلامی در آینده این کشور جایی ندارد. بند بند اقتصاد مملکت از هم کسسته است. هیچ قاعده و قانون و تعریفی نمیتواند یافت بشود تا اوضاع اقتصادی را به قالب خود بکشد و تصویری از آنچه روزانه در حال وقوع است، بدست دهد. فقر، گرسنگی، بیکاری و سقوط ارزش پول و ازه های مناسبی برای توضیح این سقوط و فروپاشی اقتصادی نیستند. نه قربانیان از فردای خود با خبرند و نه برپادارانگان این جهنم کنترلی بر اوضاع دارند.

از دی 96 تا ابان 98 نو سالی بود که جامعه را از نظر سیاسی شخم زد. معمولاً بخش پیشرو جامعه در انقلابات و قیامها بازیگر اصلی تغییر و تحولات سیاسی هستند حتی آنجاییکه میلیونها نفر به صحنه میآیند نقش یدک کش بخش پیشرو در به صحنه آوردن جمعیت میلیونی را میشود بخوبی مشاهده کرد. این معادله در ایران در حال تغییر است. مملکت شبیه یک بمب ساعتی شده است. تنفر سیاسی از اسلاميون حاکم در تمامی منافذ جامعه رسوخ کرده است. تحتانی ترین اقشار جامعه برای خلاصی از این اوضاع بدنبال فرصت میگردند. تمایل برای تغییر به هیچ گروه و دسته خاصی محدود نمانده است و از این حیث فاصله بخش پیشرو جامعه با محافظه کارترین بخشها که معمولاً یا دخالتی در اوضاع سیاسی ندارند و یا در "ساعت آخر" به صف تغییر دهندگان میپیوندند، به صفر رسیده است. بنظرم اعتصابات زنجیره ای کارگری در صنایع بزرگ و بسیج جامعه برای جلوگیری از اعدام سه جوان معترض اسیر رژیم اسلامی و عکس العمل توام با خشم مردم پس از اعدام نوید افکاری، نقطه ماتی برای این تصویر باقی نگذاشت. بدبین ترین "مفسرین" هم قانع شدند که ظوفان تغییر در راه است و اوضاع به این شکل باقی نمی ماند. علت پیام رضا پهلوی هم مشاهده همین اوضاع است. هر چند ظاهراً این پیام رو بمردم است اما بخش عمده ای از پیام رو به صفوف خودش است.

اپوزیسیون راست در تمامی این سالها بشکل "جبهه ای" عمل کرده است. آنها در بوجود آوردن احزاب و سازمانها کمتر موفق عمل کردند. حتی آنجاییکه "جمعی" را تشکیل میدهند عمدتاً ویژگی جبهه و طیف را دارند تا سازمان و حزب. بخشی از اینها تاریخاً فاقد پیشینه سنت سیاسی داشتن تشکل و تشکل داری هستند بدین علت که شروع موجودیتشان با گرفتن قدرت سیاسی مصادف شده بود. عادت به زندگی در

جامعه را از نظر سیاسی شخم زد. لبه تیز اربابه اعتراضات مردم در این دو سال بر زمین سفت طیف راست هم نشسته است. اینها کسانی نبودند که اعتصاب و تظاهرات را ابزاری برای تغییر بدانند. "جنبش خشونت گریز" تمامی این سالها پاسخ این طیف در مقابل شورشهای مردمی بود. اما رضا پهلوی فراموش نکرده است که ابزارهای کنترل اعتصاب و تظاهرات یعنی نیروهای نظامی از ارتش تا اوباشان سپاه و بسیج را مورد خطاب قرار ندهد. این اولی یعنی اعتصاب و تظاهرات را گردن گرفتند چون مجبورند. روندهای سیاسی طی شده تاکنونی نشان میدهد که مردم از طریق همین ابزارها میخواهند تغییر را ایجاد کنند. این دومی یعنی نیروهای نظامی، ابزارهایی هستند که طیف راست کار با آنها خوب بلد است. اما تصور نکنید که طیف راست برای "اعتصاب و تظاهرات" مردم برنامه ندارد. اگر چپ جامعه سطح توقعات مردم را در طی پروسه سرنگونی رژیم اسلامی نتواند بالا ببرد و نقطه پیروزی توسط چپ جامعه تعریف نشود، انگاه راست دست بکار خواهد شد تا با ارایه حداقلهایی نقطه پیروزی مردم را تعریف کند. این تصویری است که طیف رضا پهلوی ب مردم نشان میدهد: "هستند کشورهای که با تعهد به شرایط صحیح و عادلانه موفق به رشد سریع اقتصادی و بالا بردن سطح زندگی شهروندان شده اند. برای نمونه بلافاصله پس از آزادی از شوروی دولتهای بالتیک رعایت 5 شرط را در دستور کارشان قرار دادند. شفافیت نظام مالی، شفافیت بودجه دولت، رفاه و امنیت کارگر و کارمند، تضمین حقوق مالکیت و سرمایه گذار و قبول قواعد دآوری بیطرف در حل اختلافات مالی و تجاری....." این پلتفرم سیاسی طیف راست رو به اعتراضات مردم است میخواهند این آینده را ب مردم بفروشند. نقطه پیروزی طیف راست پس از سرنگونی رژیم اسلامی همینهاست که رضا پهلوی میگوید. تلاش خواهند کرد تا فقر مردم را دستمایه حقنه کردن راست ترین شعارها بر اعتراضات مردم کنند تا این آینده را ب مردم بفروشند: سرمایه داران برمیگردند، بازار جهانی با ما صلح خواهد کرد، انشالله شما هم به همه جا خواهید رسید.

ادامه مطلب، در لیگ راستها قرار گرفتن...محمد آسنگران

ثانیا بعدا اینها را از بین میبریم یا با شلیک آنها را میکشیم و یا با گاز آنها را خفه میکنیم. درست همانطور که هیتلر این کار را کرد. امروز در یک گزارش از تاگس اسپیگل آمده است: در یک گفتگو با یک فعال کانال یوتیوب که در یک دیدار در یک رستوران انجام گرفته و شبکه تلویزیونی Pro 7 اینرا مخفیانه فیلمبرداری کرده، لوت چنین گفته است: بنظر من بهتر است پناهندگان بیشتری به آلمان بیاوریم، چون بعد از آن وضع آ ف د ، بهتر میشود. ما میتوانیم بعدا همه آنها را با شلیک گلوله بکشیم، این اصلا مهم نیست یا اینکه به اطاقهای گاز آنها را راهنمایی کنیم یا اینکه هر چه تو میخواهی این اصلا مهم نیست. این حرفها در فوریه ۲۰۲۰ در یک شام مشترک که در برلین و در یک رستوران بوده به یک زن فعال در یوتیوب گفته شده است. لوت یعنی این سخنگوی آ ف د. بارها خودش را فاشیست نامیده و گفته من فاشیست هستم. "

گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خودفروبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست نخوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر میخواهند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آله و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند.

«منصور حکمت»

<p style="text-align: center;">kanoonmabahe@gmail.com</p>  <p>کانون مباحث کمونیسم کارگری</p> <p style="text-align: center;">kanoonmabahe@gmail.com</p>	<p>من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ نالحقی، حتی اگر همه مردم جهان به آن صحنه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته‌ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی- جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیده‌ام، احترام نمیگذارم. "منصور حکمت"</p>
--	--

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!